

دراکولا

نویسنده: برام استوکر

مترجم: محمود گودرزی

فصل اول

دفتر خاطرات جاناتان هارکر

(تندنویسی شده)

سوم مه، بیست‌و‌نهم^۱

یکم مه ساعت ۸:۳۵ شب مونیخ را ترک کردم و صبح روز بعد به وین رسیدم؛ بایستی ۶:۴۶ می‌رسیدم، اما قطار یک ساعت تأخیر داشت. از نگاه کوتاهی که در قطار به بوداپست انداختم و اندک‌زمانی که در خیابان‌هایش قدم زدم چنین برمی‌آید که مکانی بی‌نظیر باشد. ترسیدم زیاد از ایستگاه دور شوم، چون دیر رسیده بودیم و قرار بود تا جایی که می‌شد به‌موقع حرکت کنیم. برداشتم این بود که غرب را ترک می‌کنیم و وارد شرق می‌شویم؛ غربی‌ترین پل از پل‌های باشکوه رود دانوب، که اینجا ژرفا و پهنایی خیره‌کننده دارد، ما را میان رسوم حکومت ترک‌ها برد.

تقریباً به‌موقع حرکت کردیم و پس از تاریکی شب به کلاوزنبورگ^۲ رسیدیم. آنجا برای گذراندن شب در هتل روبال اقامت کردم. برای شام، بهتر است بگویم عصرانه، مرغ تزئین‌شده با لفل قرمز خوردم که خیلی خوب اما عطش‌آور بود. (یادآوری. باید دستور این غذا را برای مینا بگیرم.) از پیشخدمت پرسیدم و گفت نامش «پاپریکا هندیل» است و از آنجاکه غذایی ملی است، بی‌گمان در تمام مسیر کوه‌های کارپات^۳ گیر می‌آید. اندک آلمانی‌ای که بلد بودم اینجا خیلی به دردم خورد؛ راستش نمی‌دانم بدون آن چگونه می‌توانم از پس کارهایم برآیم.

در لندن با استفاده از فرصتی که داشتم به موزه‌ی بریتانیا سر زده بودم و در کتابخانه بین کتاب‌ها و نقشه‌های مربوط به ترانسیلوانیا^۴ تحقیق و تفحص کرده بودم؛ این طور به نظرم رسیده بود که بی‌شک داشتن اطلاعاتی درباره‌ی این سرزمین برای رسیدگی

۱. Bistritz: از شهرهای رومانی.

۲. Klausenburgh: شهر فعلی کلوز ناپوکا (Cluj-Napoca) در رومانی است.

۳. The Carpathians: رشته‌کوهی در اروپای مرکزی و جنوبی.

۴. Transilvania: منطقه‌ای تاریخی در رومانی که به دست امپراتوری روم باستان از بین رفت.

به کارهای یکی از نجیب‌زادگانش مهم است. می‌بینم منطقه‌ای که او از آن نام برده بود در دورترین نقطه‌ی شرقی کشور است، درست در مرز سه ایالت ترانسیلوانیا، مولداوی و بوکوفینا، وسط کوه‌های کارپات؛ یکی از بکرترین و ناشناخته‌ترین قسمت‌های اروپا. نقشه یا اثری پیدا نکردم که محل دقیق قلعه‌ی دراکولا را نشانم بدهد، چون در حال حاضر نقشه‌ای از این سرزمین وجود ندارد که با نقشه‌های اُردنانس سروی^۱ ما برابری کند، اما فهمیدم شهر بیسترتسا که دراکولا از آن نام برده مکانی به نسبت مشهور است. برخی از یادداشت‌هایم را اینجا می‌آورم تا وقتی با مینا درباره‌ی سفرهایم حرف می‌زنم، حافظه‌ام را یاری کند.

جمعیت ترانسیلوانیا از چهار ملیت متمایز تشکیل شده: ساکسون‌ها در جنوب و آمیخته با آن‌ها، والاک‌ها که از نسل داس‌ها^۲ هستند، ماگیارها در غرب و سیکی‌ها در شرق و شمال. من میان گروه آخر می‌روم که ادعا می‌کنند از تبار آتیلا و هون‌هایند.^۳ ممکن است چنین باشد، چون وقتی ماگیارها در قرن یازدهم کشور را فتح کردند، دیدند که هون‌ها آنجا مقیم‌اند. خواننده‌ام که تمام خرافات جهان در کوه‌های نعلی‌شکل کارپات جمع شده‌اند، گویی مرکز نوعی گرداب خیالی باشد؛ در این صورت اقامت‌م ممکن است بسیار جالب باشد. (یادآوری. باید از کُنت درباره‌ی این خرافات سؤال کنم.)

با اینکه تخت‌م به قدر کافی راحت بود، خوب نخوابیدم، چون خواب‌های عجیب و غریبی دیدم. سگی تمام شب زیر پنجره‌ام زوزه می‌کشید و شاید این موضوع با آشفتگی خواب‌م مرتبط بود یا شاید به خاطر پاپریکا بود، چون مجبور شدم تمام آب پارچم را بنوشم و با این حال هنوز تشنه بودم. حوالی صبح خواب‌م برد و با در زدن‌های ممتد بیدار شدم؛ پس لابد آن وقت در خوابی عمیق بوده‌ام. صبحانه باز پاپریکا خوردم با نوعی شوربا از آرد ذرت که می‌گویند اسمش «مامالیگا»ست؛ بادمجان شکم‌پُر با گوشت قیمه‌شده، غذایی عالی که به آن «ایمپلتاتا» می‌گویند. (یادآوری. باید دستور این را هم برای مینا بگیرم.) مجبور شدم صبحانه‌ام را با عجله بخورم، چون قطار کمی قبل از ساعت هشت راه افتاد یا بهتر است بگویم بایستی راه می‌افتاد، چون ساعت ۷:۳۰

که شتابان به ایستگاه رفتم، ناچار شدم بیش از یک ساعت در واگن انتظار بکشم تا حرکت کند. به نظر می‌رسد هر چه بیشتر به سوی شرق می‌رویم، ساعت حرکت قطارها نامنظم‌تر می‌شود. پس در چین اوضاع چطور است؟

تمام روز گویی پرسه‌زنان و آهسته از میان سرزمینی می‌گذشتیم که سرشار از هر نوع زیبایی بود. گاه به شهرها یا قلعه‌هایی کوچک بر فراز تپه‌هایی شیب‌دار بر می‌خوردیم که در کتاب‌های قدیمی دعا دیده‌ایم؛ گاه به رودها و جویبارهایی می‌رسیدیم که از حاشیه‌ی سنگی عربضشان در هر سو معلوم بود در معرض سیلاب‌هایی سهمگین قرار دارند. آبی فراوان با جریانی شدید لازم است تا کناره‌ی رودخانه را برپود و پاک کند. در هر ایستگاه، گروه‌هایی از مردم و گاه جمعیت‌هایی با پوشش‌های مختلف حضور داشتند. برخی از آن‌ها به روستاییان خودمان می‌مانستند یا به دهاتی‌هایی که از فرانسه و آلمان می‌آیند، با کت‌های کوتاه و کلاه‌های گرد و شلوارهای دست‌دوز، اما عده‌ای نیز بسیار تماشایی بودند. زن‌ها خوشگل به نظر می‌رسیدند، مگر وقتی که به آن‌ها نزدیک می‌شدید، چون کمر همه‌شان بسیار پهن و بدقواره بود. همگی آستین‌های گشاد سفید در انواع مختلف داشتند و بیشترشان کمربندهایی بزرگ بسته بودند با نوارهای فراوان از جنسی دیگر که مثل لباس‌های زنانه در مجالس رقص پرپر می‌زدند و البته زیر آن‌ها دامن داشتند. غریب‌ترین چهره‌هایی که دیدیم از آن اسلوواک‌ها بود که از بقیه وحشی‌ترند، با آن کلاه‌های بزرگ گاوچرانی، شلوارهای سفید چرک‌مُرده و گل‌وگشاد، پیراهن‌های سفید کتان و کمربندهای چرمی بزرگ و سنگین با حدود سی سانتی‌متر پهنا که سرتاسرشان میخ‌های برنجی پرچ شده بود. چکمه‌هایی بلند پوشیده و شلوارهای خود را در آن‌ها چپانده بودند و زلف‌های مشکی بلند و سیبیل‌های کلفت سیاه داشتند. این مردم بسیار تماشایی‌اند، اما خوش‌سیما به نظر نمی‌رسند. اگر روی صحنه‌ی تئاتر بودند، بلافاصله آن‌ها را دسته‌ای راهزن شرقی و کهنه‌کار می‌پنداشتید، اما آن‌طور که به من گفته‌اند بسیار بی‌آزارند و قادر نیستند چنان‌که باید، ابراز وجود کنند.

غروب به تاریکی می‌گرایید که به بیسترتسا، آن مکان قدیمی و بسیار جالب رسیدیم. گردنه‌ی بورگو از آنجا که سر مرز قرار دارد - چون به بوکوفینا منتهی می‌شود - عمری طوفانی سپری کرده و بی‌تردید نشانه‌هایش همچنان دیده می‌شود. پنجاه

۱. Ordnance Survey: نام آژانس ملی نقشه‌برداری بریتانیاست که نقشه‌هایی دقیق تهیه می‌کند.

۲. Dacians: قومی کهن ساکن حوالی کوه‌های کارپات.

۳. Huns: قومی صحراگرد با نژاد مغول و ترکمن به رهبری آتیلا.